

## قبولی و دیوان او

سال‌هایی که به منظور تألیف تذکره «سخنوران آذربایجان» منابع و مآخذ مربوط را تصفح می‌کردم، توجه داشتم که در آن سوی ارس نیز شاعران جاودانی نظیر: خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی و سایرین بودند که سرگذشتشان در تذکره‌ها و تواریخ مضبوط و دواوین و آثار چاپی و خطیشان در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود و مظاهر ذوق و اندیشه‌شان جزو ذخایر معنوی و ادبی ما معدود و مقام و الایشان در تاریخ ادبیات ایران بزرگ محفوظ است. به‌علت این پیوستگی‌های تاریخی، به‌موازات تألیف «سخنوران آذربایجان»، شرح حال «سخنوران ایران» را نیز به‌همان سبک و شیوه انتقادی فراهم می‌کردم. این مقاله اوراقی از آن تذکره است که به‌عنوان برگ سبز تقدیم خوانندگان ارجمند می‌گردد.

قبولی از سخنوران توانا و در عین حال ناشناخته سده نهم هجری قمری است. نسخه‌ای از دیوانش که محتوی مثنویات، قصاید، هزلیات، غزلیات، مقطعات، رباعیات فارسی و دو قصیده و دوازده غزل ترکی اوست در ۳۷۸ صفحه

و هر صفحه به طور متوسط ۱۷ سطر مجموعاً بیش از شش هزار بیت در کتابخانه ایاصوفیا به شماره ۳۹۵۸ هست. در سرلوحه مذهب آن عبارات زیر مسطور است :

« دیوان افصح الفصحی ، اکمل الشعرا ، حسان العصر ، سبحان الدهر مولانا قبولی لمطالعة السلطان الاعظم مولی ملوک العرب و العجم السلطان محمدخان بن مراد خان خلد الله تعالی ملکه » .

بعد مثنویات که در ۲۲ صفحه است چنین آغاز می شود :

به نام پادشاهی کاهل دیوان      کنند از نام او برنامه عنوان  
آغاز مناجات هم چنین است :

خداوندا چو باشد روز دیوان      قبولی را ز حضرت رد مگردان  
قسمتی از مثنویات که در نعمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است  
چنین شروع می شود :

محمد بهترین آفرینش      به معنی نور چشم اهل بینش...  
ساقینامه ای هم دارد که بیت اول آن چنین است :

الا ای ساقی بزم معانی      به من ده باده ای از جام جانی...  
قصاید از صفحه ۲۳ لغایت صفحه ۲۰۸ است و چنین آغاز می شود :

ای گشته لطف تو سوی خود راهبر مرا      داده ز ترک هر دو جهان تاج سر مرا...  
هزلیات و مقطعات و ماده تاریخها از صفحه ۲۰۹ تا ۲۲۸ دیوان جا گرفته ،  
غزلیات هم از صفحه ۲۲۹ لغایت ۳۴۷ و بیت اول آن چنین است :

ای دلم بهر قبولی بنهایت مشغول      رنشد هر که به درگاه تو گردید قبول...  
و از صفحه ۳۴۷ تا پایان رباعیات و غزلیات ترکی و قصاید الحاقی اوست.  
در پایان دیوان ابیاتی نوشته شده که بیانگر تاریخ تقدیم آن به سلطان محمد فاتح  
است و در آن شاعر به سن و سال خود نیز چنین اشاره کرده است :

در آن وقتی که این فرخنده دیوان      مزین شد به مدح شاه دوران  
زهجرت راست هشتصد بود وهشتاد      که شد از ختم این دیوان دلم شاد

گذشته سال عمرم سی و نه بود . سرم از مدح شه بر چرخ می سودا  
 محرر دیوان ، غیاث مجلد اصفهانی ، با این عبارات به نوشته خود خاتمه  
 داده است :

«تم الديوان بعون ملكك المنان بحمد الله ومنه وحسن توفيقه وفرغ من تحريره  
 العبد الضعيف النحيف المحتاج الى رحمة الله تعالى وغفرانه غياث المجلد الاصفهاني  
 بدار السلطنة قسطنطينيه . حماها الله من جميع الاقات و البليه في شهر سنة ثمانين و  
 ثمانمائة الهجرية .»

این دیوان به سال ۱۹۴۸ میلادی به مناسبت پانصدمین سالگرد فتح استانبول  
 از طرف دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول با مقدمه پرفسور اسماعیل حکمت  
 ارتیلان چاپ عکسی شده است .  
 ارتیلان در مقدمه مشروح ۲۸ صفحه‌ای خود که به ترکی استانبولی نوشته ،  
 سعی کرده است تاریکی‌های زندگی شاعر را تا حدود امکان از متن دیوان روشن  
 سازد و به سئوالات زیر پاسخ دهد :

- ۱- قبولی در چه تاریخی و به چه منظوری به روم سفر کرده است ؟
  - ۲- در مدت توقف به مصاحبت و معاشرت کدام امیر و وزیر و شاعر و  
 دانشمند توفیق یافته است ؟
  - ۳- میزان تحصیلات و معلومات شاعر ؟
  - ۴- تأثرات وی از شاعران پیشین ؟
  - ۵- مرگ او ؟
  - ۶- تاریخ سیاسی و اجتماعی و ادبی روم در عصر مربوط و ... ؟
- اینک ضمن ترجمه و تلخیص مقدمه مذکور و افزودن پاره‌ای مطالب مأخوذ  
 از دیوان شاعر و حذف بعض مباحث غیر لازم و بحث مختصری درباره سبک و  
 صنایع شعری شاعر به شرح حال او می‌پردازیم .  
 قبل از ورود به موضوع ، توجه خوانندگان عزیز را بدین نکته معطوف

می‌دارد که در سده نهم هجری چند شاعر تخلص «قبولی» داشته‌اند که در تذکره‌ها به شرح زیر از آنها یاد شده است :

۱- قبولی غزل فروش : امیرعلیشیرنواپی درباره او چنین نوشته است : « مردی فقیر بود ، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان غزل فروشی داشت . صبحی از آن محله جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرد که امشب از عالم می‌روم و برای تکفین و تجهیز چیزی ندارم ، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و نیاز مرا به او رسانید و الثمناس نماید که مرا در گورستان سادات مصرخ دفن کنند . چون صباح خبر گرفتیم از عالم رفته بود ، وما به جهت وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر بعد از آن که وصیت او را به جای آورد ، دیوانش را بگشاد ، این تخلص بیرون آمده :

اگر قبول تو یسایم قبولیم ورنه به هر دو کون چومن ناقبول نتوان یافت»

حکیم شاه محمد قزوینی هم چیزی بر ترجمه مذکور فخری هراتی نیفزوده و تکرار کرده است که وی در هرات مدفون است<sup>۱</sup>.

۲- قبولی کرشیزی : « از ولایت کرشیز و مردی ندیم شیوه و حکمت شعار بود و در مجالس به مثال و نظیر آوردن نظیر و مثال نداشت . این مطلع از اوست :

محتسب می‌گفت دی از روی حال یاده ارزان شد کجایی زر حلال «

حکیم شاه محمد قزوینی از او تحت عنوان مقیمی (و در حاشیه مقبل) یاد کرده و اضافه نموده است که «مولانا با وجود کثرت حکمت و طبابت به درد پا مبتلاست و از آن انگ و دلتنگ گشته و از لنگی از تردد عاجز مانده است»<sup>۲</sup>.

۳- قبولی قندری (قندوزی) : در ترجمه «مجالس الثفایس» مسطور است که وی به سبب تحصیل به طرف خراسان آمد . مرد فقیری است اما دماغ او خالی از پریشانی نیست . این مطلع از اوست :

خانه‌ای عاقل چکار آید من دیوانه را چون نمی‌دانم من دیوانه راه خانه را<sup>۳</sup>

۴- مولانا قبولی : از شمرای سلطان یعقوب (۸۹۶ - ۸۸۳) است و قبول و مقبول دلها ، و این مطلع از اوست :

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او چشمی به سوی مردم و چشمی به سوی او<sup>۴</sup>

۵- مولانا قبولی: در روضه هشتم « مجالس النفایس » ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی که مخصوص احوال و اشعار سلطان سلیم خان بن سلطان با یزید بن سلطان محمد فاتح و شاعران معاصر او (که تا سال ۹۲۸ در حال حیات بودند) می باشد از این قبولی یاد و اضافه شده است که وی از جمله ملوک رستم دار بوده، و این مطلع از اوست:

گوش بر قول رقیبان ستمگر می کنی در حق ما هر چه می گویند باور می کنی<sup>۵</sup>  
 ۶- قبولی یزدی: سام میرزا می نویسد: « از جمله شعرای یزد است. این مطلع

از اوست:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت واقف نشد کسی که چه بر جان من گذشت  
 در «روز روشن»، وی معاصر جامی (متوفی ۸۹۸) معرفی شده و این با زمان تألیف  
 «تحفه سامی» (۹۵۷) سازگار نیست.

صاحب «تاریخ یزد» هم دو بیت زیر را از او نقل کرده است:

بین هم ما و تو یکروزی رسولی داشتیم حل و عقدی در میان رد و قبولی داشتیم  
 عاقبت بد عاقبت آمد رقیب و زد به هم می ندانستیم کاند راه غولی داشتیم  
 مؤلف «تذکره سخنوران یزد» هم عین عبارات مذکور را آورده و چیزی بر آن علاوه  
 نکرده است؟

۷- در «بوستان خیال» هم از شاعری قبولی تخلص این بیت نقل شده است:  
 گر تو بجان و دل کنی بندگی شه نجف از سر سلطنت بود بر همه کس تو را شرف<sup>۶</sup>  
 ۸- در «فهرست نسخه های خطی»، ج ۳، ص ۲۴۸۱ هم از دیوان شاعری «قبولی»  
 تخلص یاد شده که در توپ قاپوسرای استانبول به شماره H ۸۸۴ پیرامون سده ۹ هست و  
 چنین آغاز می شود:

به نسام آنکه از دیوان شاهی بود حکمش روان از مه تا به ماهی (کذا)

این دیوان در ۱۰۷ برگ ۱۵ سطری است.<sup>۷</sup>

با اندک دقتی در زمان و مکان زندگی «قبولی های» مذکور و مشخصات و خصوصیات هر کدام استنتاج می شود که قبولی مورد بحث با هیچ یک از هم تخلص های یاد شده ارتباطی ندارد.

اولی در هرات رخ در نقاب خاک کشیده، دومی لنگ و از فیض سیر و سیاحت

محروم بوده، سومی پریشان دملخ، چهارمی مقارن مرگ: شاعر قدم به هرچه شعر نهاده، پنجمی هم از شاعران زمان سلطان سلیم (۹۲۶ - ۹۱۸) معرفی شده است. ششمی هم نه تنها نمونه اشعارش در دیوان قبولی مورد بحث به چشم نمی خورد، بلکه زمان زندگی‌اش نیز با تاریخ حیات شاعر منطبق نیست.

از دیوان موجود در توپ قاپوسرای استانبول هم آقای اریلان یاد نکرده است و معلوم نیست دیوان کدام يك از قبولی‌های مذکور می باشد. سرآغازش هم با سرآغاز دیوان چاپی برابر نیست.

بنابراین قبولی ستایشگر «فاتح» همچنان که قبلاً نیز اشاره شد شاعر گمنامی است که در هیچ يك از تذکره‌ها و منابع مربوط از او ذکری نرفته است. آنچه از متن دیوان برمی آید:

وی به سال ۸۸۰ هنگام اتحاف دیوانش به «فاتح» سی و نه سال داشته است بنابراین تاریخ تولدش سال ۸۴۱ هجری قمری است. در دوران جوانی به دربار شروانشاهان راه یافته و از قصایدش پیداست که پیش «فرخ یسار» قرب و منزلتی داشته است.

در هجو کاشفی، یکی از شاعران معاصرش، به شهرهای حلب و باکو و شروان اشاره کرده و گفته است:

زان شکنجه چون خلاصت گشت از شهر حلب

عزم شروان شد به بار دل تو را با کاروان

آمدی القصه در شروان و شعر قلب خویش

نزد شاه پاکدین بردی و کردی عرض آن

(ص ۲۱۱)

باز در جای دیگر از شروان و شروانیان چنین نام می برد:

کردی از شروانیان ارکان دولت راهجا

مهمل و بد گفتی و بد کردی ای از بد بتر

(ص ۲۱۴)

شاعر پایتخت شروانشاه که به شعرش مدام می‌خندیم...

(ص ۲۱۹)

از مراتب مذکور چنین استنباط می‌شود که شاعر روزگار جوانی خود را در شروان گذرانیده و محتملاً در همانجا نیز زاده شده است. دو قصیده و دوازده غزلی هم که به زبان ترکی آذربایجانی سروده و در دیوانش هست مؤید این احتمال تواند بود.

### تاریخ و انگیزه سفر وی به روم

اگر تاریخ جلوس فرخ یسار (۸۶۷) و تاریخ سفر مولانا علی قوشچی به روم (صفر ۸۷۷) را که قبولی ضمن قصیده‌ای به وی خیرمقدم گفته در نظر بگیریم، بدین نتیجه می‌رسیم که شاعر بین سال‌های (۸۶۷ - ۸۷۷) شروان را به مقصد قسطنطنیه ترک کرده است و انگیزه آن یا بیمهری اطرافیان شروانشاه و یا آوازه بدل و بخشش سلطان محمد فاتح بوده است.

وی در روم مقبول درگاه می‌شود و به دولت مستعجلی دست می‌یابد و می‌گوید:  
 ز اقبال قبول خدمت شاه بحمدالله شدم مقبول درگاه  
 به دولت راه می‌جستم رسیدم رسد آری چو دولت هست در راه  
 تعلقات دنیوی و حرص و طمع او را چنان به خود گرفتار می‌سازد که یارودیار را فراموش می‌کند و خطاب به ممدوح خود کرده می‌گوید:

هوای خدمت تو در دلم وطن تا کرد برفت از دل من سوز اشتیاق وطن  
 ولی دبری نمی‌باید که وی در اثر حسادت و سخن چینی اطرافیان «فاتح» از چشم‌ها می‌افتد و زبان به شکایت از سپهر خدار و چرخ ستمکار می‌گشاید و از قرض و نداری و افلاس سخن می‌راند و می‌گوید:

پادشاه از محنت افلاس آنچنانم که شرح نتوان کرد  
 سوخت جانم ز آتش محنت تنم افسرده گشت از دم سرد

نیست چیزی برای وجه معاش و ندرین کوه سنگ نتوان گرد  
(ص ۲۲۰)

باز از رنج بیماری و فقر و غربت چنین می‌نالد :

منم هجر پرور فقیری ، غریبی که از خوان وصلش نباشد نصیبی  
جگر خسته بیمار و تنها و زاری نه غمخور رقیبی ، نه برسرطیبی  
گهی سینه پرغم ز طنز حسودی گهی دیده پر نم ز طعن رقیبی  
شب فرقتم روز وصلی ندارد مبادا چو من ای قبولی غریبی  
(ص ۳۴۲)

باز گوید :

کیم من دردمندی ، مبتلایی فقیری ، مستمندی ، بی‌نوایی  
غریبی، بیکسی، دور از دیاری به شهر نازنینان مبتلایی  
دیگر شاعر را به صحبت «فاتح» بار نمی‌دهند :

پادشاهها مرا به صحبت تو چون ندادند بار یک دوسه بار  
گریبایم نخوانده بار دگر باید انهاء کشیدم ناچار  
(ص ۲۲۱)

در این دوره اشعار اخلاقی و عبرت‌انگیزی سروده است . او نیک دریافته

که باید چشم طمع را کور کرد و سرفرازی را در قناعت جست :

قبولی ، از هوای نفس بگذر کزین جان نودرسوزو گداز است  
به مردار جهان مانند کرکس طمع کم کن اگر چشم تو باز است  
هما قانع چو شد با استخوانی میان شاهبازان سرفراز است  
قناعت کن نیاز و آز بگذار به لطف بی‌نیازت گر نیاز است

قبولی ، باش قانع تا قناعت دلت را از طمع بیزار سازد  
نمی‌بینی که این نفس طمعکار عزیزان را به رجا خوار سازد  
(ص ۲۲۶)



## مرگ او

پرفسور ارتیلان تاریخ درگذشت شاعر را که از دیوان حامدی (یکی از سخنوران معاصرش) گرفته، ۸۸۳ (ق. ه) قید کرده است، ولی ماده تاریخی که قبولی در فتح دو حصاریمشلو و فیروزه ساخته (۸۸۴)، تاریخ فوت او را به تأخیر می‌اندازد.

بدین ترتیب وی در حدود ده سال در خاک روم زندگی کرده است که بخشی از آن با مداحی و خوشگذرانی و قسمتی با خواری و ذلت توأم بوده و سرانجام ظاهر آبه‌علت مرضی درحالی که بیش از ۴۳ سال نداشته همانجا رخ در نقاب خاک کشیده است.

و شاید دوری وی از وطن یکی از علل سکوت و بی‌اعتنایی تذکره‌نویسان (که منتج به گمنامی شاعر گشته) شمرده شود.

## معاصران وی از رجال و سخنوران

وی علاوه بر ممدوحان خود (فرخ یسار - سلطان محمد فاتح - بایزید بن سلطان محمد)، در اشعارش از سنان پاشا (وزیر) علی چلبی (قاضی عسکر) خواجه رکن‌الدین مسعود (از اطبای حاذق وقت) مولانا علی قوشچی، محمد پاشا، سلیمان چلبی فرزند کمال پاشا یاد کرده است. او از شاعران معاصر و معاصر خود نیز نام برده و در عنوان یکی از قصایدش چنین نوشته است:

«این قصیده را در سال اول که به روم آمده بود در جواب غزل ساحلی گفت و از اماسیه به استانه حضرت فرستاد».

سرخ از چه روست پیش لب لعل یار لعل

گر زانکه نیست از رخ او شرمسار لعل ...

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم

لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل ...

از ساحلی باز چنین یاد کرده است :

ساحلی آن غرقه دریسای نور      کو به شعر اندر شماری آمدی  
 او نماند و حامدی برجاش ماند      هم نماندی گر به کاری آمدی  
 درباره واحدی می گوید :

ای واحدی که هستت دعوی به خاصه گفتن

با آن که شعر مردم بر خویش بسته باشی ...

باز گوید :

واحدی، ای آنکه سازی زان خویش      چونکه بینی گفته بیگانه را . . .  
 در مورد کاشفی، یکی دیگر از معاصرانش، قصیده هزلیه مفصلی دارد به مطلع:

ای چو شعر خویشتن مجهول مانده در جهان

نیست در مهمل چو تو معروف گویی این زمان

و از آصفی و قوسی هم چنین نام برده است :

آصفی آن تویی که در ره شعر      دزدیت پیشه گشت و عراقی ...

قوسی کل ز شاعری هر جا      می کند پیش این و آن دعوی ...

از قرابن چنین معلوم می شود که جمله شاعران مذکور همانند قبولی تجار  
 نظمی بوده اند که به طمع صلّه و انعام از ایران به روم رفته اند ولی به موازات این  
 سیر و سفرمادی موجبات نفوذ زبان فارسی را در آسیای صغیر فراهم آورده اند.

سبک او

در این دوره شعرا شروع به جستن مضامین غریب و یافتن نکته های مهجور  
 در شعر نموده اند. زیاده روی قبولی در این شیوه گاهی از لطف و تأثیر شعر او  
 می کاهد. مثل این بیت :

دانی هلال چیست رکابی ست کآسمان      آورده بهر پیشکش شهسوار من  
 به هر صورت قصایدش منسجم و استوار و غزلیاتش لطیف و آبدار و کلاً

اشعارش مشحون از صنایع لفظی و معنوی است که ذیلاً به پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود :

اغراق : گفته شد که وی دریافتن مضامین غریب تکلف به خرج می‌دهد و ملازمهٔ مبالغه و اغراق هم با نازک اندیشی آشکار است :

صدره ز سدره سدهٔ جاه توارف است آن آستان کجا فلک هفتمین کجا (۱)  
تقابل و مطابقه و مراعات‌النظیر : نیز از جملهٔ صنایعی است که در اشعار قبولی به کار رفته . در این ابیات عناصر چهارگانه را یکجا آورده است :

خاکم به باد داد زرویم نداشت شرم آبی نزد بر آتشم این بیحیا فلک

گر نه آبی زنی بر آتش من باه غم از تنم بر آرد گرد

و در بیت زیر دست و پا و دامن را آورده :

ای ماه در این شهر گرم دست نگبری دست من و پای جبل و دامن صحرا  
در قصیده‌ای گوید :

روز از جمال لطف تو گردید روسفید شب از جلال قهر تو گردید روسیاه  
هر صبح داده ترک سحر را سپر ز مهر هر شام کرده هندوی شب را ز مه کلاه  
از قهر توست سرد نفس شب بوقت صبح وز لطف توست گرم نفس روز چاشتگاه  
مالش و بال و جاه شود چاه عاقبت آن را که از تو یاد نیارد ز مال و جاه  
تجنیس :

شیرینی الفاظ و معانی مرا بین هر گه شوم از شکر شکر تو شکر خا

تضمین :

شراب شوق می‌جویند از جام بقادلها

« الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها »

ز من حل رموز نکتة عشقش مپرس آخر

« که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها »

(ص ۲۳۷)

و در مقطع غزلی گوید :

سزد قبولی اگر همچو کابی گوید «که دور جمله گذشت و رسید نوبت ما»  
قصیده‌ای دارد درسه قافیه و مردف . ابیاتی از آن برای نمونه نقل می‌شود:

طوطی خط کان مکان لب‌های دلبر کرده است

در خور خود آنچنان حلوای شکر کرده است

در همایون سایه خود مهر را می‌پرورد

زاغ زلفش کاشیان بالای اختر کرده است

طرفه طاووسی است مشکین طره‌اش کز هر طرف

زیر بال خود نهان عنقای خاور کرده است

نو به نو لعل لبش هر گه بگفتار آمده است

از برای جان روان خرمای نوبر کرده است

یک زمانی نیست بی‌دلبر دل مسکین من

کاین دل مسکین به جان ماوای دلبر کرده است

کلک صنع از خط ریحان بر گل خود روی او

بهر خون عاشقان انشای در خور کرده است

چشمش از هر گوشه‌ای از بهر تاراج دلم

بامن بیخان و مان غوغای دیگر کرده است

(ص ۱۲۴)

تفاخر : او هم مانند سایر سخنوران این دوره به انواع اشعار خود چنین

مباهات می‌کند :

زرتبت کرد رشک همگنانش

قبولی ساخت مقبول جهانیش

که تحسین گفت بروی روح سلمان

ز مدحت در قصیده شد بدانسان

به اشعار حسن شد رشک خسرو

دز انگیز غزل از معنی نو

کند تعریف او روح نظامی

به طرز مثنوی در خوش‌کلامی

به معنی راستی دارد یمینش      که باشد قطعه چون ابن یمینش  
رباعی راست او در دور ایام      به هفت اقلیم عالم همچو خیام  
فرید آمد چنان در نظم افراد      که فردی را نباشد مثل او یاد  
بازگوید :

بود حسان از عرب شاه عرب را مدح خوان  
هست سلطان عجم را بنده چون سلمان شده

میان جوهریان سخن به رسته نظم      ز بهر قیمت عقد جواهرم غوغاست

مراسم خسروی ملک نظم چون سلمان      که من ظهیرم و ذات تو ارسلان آمد

طبع سلمانی و لطف خسروی باید نخست      تا مگر انشای شعری این چنین غرا شود  
ماده تاریخ : در تاریخ ولادت فرزند خواجه رکن الدین مسعود از پزشکان  
حاذق آن عصر گوید :

غنچه‌ای در چمن فضل شگفت      دی سحرگاه ز انفاس نسیم  
از پی عز و بقا تاریخش      (پاس اقبال و شرف دید حکیم)  
(۸۷۷)

در تاریخ فتح کفه :  
جیش منصور محمد خان را      فتح شهر کفه چون گشت مراد  
پیش راهم خرد موی شکاف      (سیر شهر کفه) تاریخ نهاد  
(۸۸۰)

در تاریخ فتح یمشلو و فیروزه :  
یمشلو و فیروزه را شهریار      چو بسته به توپ و تفنگ بضراب  
شنیدم که گفتمی فلک با ملک      به تاریخ (هان شاه فیروز حرب)  
(۸۸۲)

## معلومات شاعر

هرچند وی در اشعارش بیان می کند که جز شاعری به هیچ فنی آشنایی ندارم:  
 شاها بغیر شعر ندارم فنی ولی      مثلم دگر ندید بدین يك فن آسمان  
 (ص ۱۴۳)

هرچند هیچ فنی جز شاعری ندارم      هستم به دولت شه در فن خویش کامل  
 (ص ۲۰۵)

ولی در مطاوی دیوانش اشاراتی به کیمیا و طب و اصطلاحات موسیقی  
 به شرح زیر ملاحظه می شود:

می کنی قلبی و می گویی که دائم کیمیا      کیمیا گر قلب زن کی بو گوی کلب تر  
 (ص ۲۱۴)

طیب خلق تو از باد کرده دفع دوار      نسیم اطف تو از خاک برده استسقاست  
 (ص ۵۵)

در صفاهان می رسد عشاق را برگ و نوا      کر کسی شعر قبولی را بخواند در عراق  
 (ص ۳۰۰)

## تأثرات قبولی از شاعران پیشین

بسیاری از سخنوران در مراحل تکامل سبک خود به تتبع آثار معدودی از  
 اساتید سخن می پردازند .

قبولی نیز از میان شعرای پیشین ، بیشتر ، از سلمان ، خواجو ، ظهیر ،  
 امیر خسرو و حسن دهلوی و کمال خجندی تأثر یافته است .

در مقطع غزلی گوید :

با شعر حسن کمال و قتم      گرچه نه زده لو و خجندم

در قصیده‌ای گوید :

به گاه مدح تو تحسین کند قبولی را      روان آگه سلمان که سیدالشعر است  
در این قصیده غرا ، شها به طبع قبولی      مدد رسید ز روح ظهیر و خسرو و خواجو  
شاعر خود را از مطالعه دواوین بی‌نیاز نمی‌بیند . در عنوان قصایدش این  
عبارات نوشته شده است :

«در جواب سیف اسفرننگی به اشارت خداوندگار خلد ملکه» . در جواب :  
خواجو ، سلمان ، امیر معزی ، انوری ، عصمت بخارایی ، کاتبی ، کمال‌الدین اسماعیل ،  
مجیر بیلقانی ، ظهیر فاریابی ، سوزنی و خاقانی نیز قصایدی در دیوان او هست .  
در مثنوی‌ای تحت عنوان «دیباچه انتخاب دواوین» از اساتید سخن یاد کرده  
است که عذرخواه تفاخرات وی است . قسمتی از آن که متضمن نام اساتید سخن  
می‌باشد ، تبییناً نقل می‌شود :

ای ز مجموعه جهان یکتا	منتخب ساز آدم از اشیا
حمد تو لوحه کتاب سخن	هر چه حمد تو انتخاب سخن
از تو شد گوهر سخن منظوم	هست بکر سخن ز تو معصوم
سعدیان را نخست از طالع	مهر حمد تو می‌شود طالع
خسرو آنست در جهان سخن	که به حمدت کند بیان سخن
هر که را در سخن کمال بود	از ثنایت شکر مقال بود
حافظ هر که لطف تو آمد	نظم او در سخن نکو آمد
نظم آن‌کس رسد بحسن حسن	کش تو باشی دلیل راه سخن
هر که از فضل تو کمالی یافت	بکر معنی از او جمالی یافت
ناصر هر که کردی از احسان	دست یابد به فتح ملک بیان
هر که دید از تو پرده عصمت	پاک گردید از همه وصمت
بیت آن را که حمدتست عماد	ایمن است از خرابیش بنیاد
از عرب حامد تو شد حسان	وز عجم هست مادحت سلمان

کالی را که او ثنات نوشت  
 باب نظم از تو یافت مفتاحی  
 آنکس آمد بملک نظم وحید  
 شاهی ملک نظم آنکس راست  
 فاردی کز سخن بساطی یافت  
 هر که او در سخن خیالی کرد  
 از می حمدت آنکه جامی خورد  
 عارفی را که آن سخنران است  
 اشرف آنست از سخنرانان  
 هر که از فضل تو قبولی یافت  
 ای صفات تو را نهایت نی  
 شد ز تو خامه اش عبیر سرشت  
 که بغیر از تو نیست فتاحی  
 که بود نظم او همه توحید  
 کش بود در ثنای تو دل راست  
 طبعش از حمدت انبساطی یافت  
 اول از حمد تو مثالی کرد  
 می عشرت ز جام کامی خورد  
 اول از وصف تو سخنران است  
 که تو را باشد از ثناخوانان  
 تا ابد با شرف وصولی یافت  
 ذات پاک تو را بدایت نی  
 (ص ۱۵-۱۳)

نمونه‌ای از اشعار او است :

میان کعبه و ما گرچه صد بیابان است  
 درپچه‌ای ز حرم در سراجۀ جان است  
 به عشق وصل تو باخواری خسان سازم  
 وصال کعبه چو با زحمت مغیلان است  
 بیاد آن لب و دندان سرشک دیده من  
 گهی چو درخوشاب و گهی چو مرجان است

خط لب آنچنان نشسته  
 سروی است قد تو راستی را  
 جانهاست برای پسای بوست  
 برمسند حسن آن مه امروز  
 شحرت چو قبولی از قد اوست  
 خطی است به لوح جان نشسته  
 خوش در چمن روان نشسته  
 چون گرد بر آستان نشسته  
 مهری است بر آسمان نشسته  
 شد در دل راستان نشسته



از رباعیات اوست :

تا حسن تو دردیده جان جلوه گر است      هر لحظه بدو نور و صفای دگر است  
 هر دیده کزین نور و صفا بهره ور است      از هر وجهی رخ تواش در نظر است  
 تا چند قبولی غم دوران خوردن      از بهر دونان سنان دونان خوردن  
 چون داد بیاد آب رخت آتش حرص      گر خاک خوری تو را به از نان خوردن  
 از غزلیات ترکی اوست :

غنچه‌وش هر دم نگارا کونلومی خون ایلمه

بزم دوراندا شراییم اشک گلگون ایلمه

خسته اولدی هجردهن جانیم شفایه چاره‌ایت

سن مسیحاسن طبیییم ترک قانون ایلمه

دال‌ایده‌رسن زلفونئی هر دم جفا و جور ایچون

ای الف قد بار غمدهن قامتیم نون ایلمه

تاب ویرمه دمبدم زنجیر کیمی اوزلفونه

ای بت لیلی وشیم عشاقی مجنون ایلمه

طعن ایتمه جوهر نظم قبولیه رقیب

بد گهر سن سن شکست درمکنون ایلمه

آقای اریلان در مقدمه بر دیوان ابیات ذیل را هم از جنگی نقل کرده‌اند که

بیانگر اخلاص و ارادت شاعر به مولوی است :

با عشق تو دیوانه‌ام      یا حضرت منلای روم

از معرفت بیگانه‌ام      یا حضرت منلای روم

هر که تو را مایل شود      بر سر حق واصل شود

بی‌شبهه دریا دل شود      یا حضرت منلای روم

آمد به درگاہت ملول      با حق اولاد رسول

کن این «قبولی» را قبول      یا حضرت منلای روم.

## یادداشت‌ها

- ۱- مجالس النفایس ، ترجمه فخری هروی ، ص ۲۳ + مجالس النفایس ، ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی ، ص ۲۱۶ .
- ۲- مجالس النفایس ، فخری هروی ، ص ۶۴ + مجالس النفایس ، حکیم شاه محمد قزوینی ، ص ۲۳۷ .
- ۳- مجالس النفایس ، فخری هروی ، ص ۶۲ + مجالس النفایس ، حکیم شاه محمد قزوینی ، ص ۲۴۲ .
- ۴- مجالس النفایس ، حکیم شاه محمد قزوینی ، ص ۳۰۷ .
- ۵- مجالس النفایس ، حکیم شاه محمد قزوینی ، ص ۲۰۰ .
- ۶- تحفه سامی ، ص ۱۵۱ + روز روشن ، ص ۵۵۲ + تاریخ یزد یا آتفکده یزدان ، ص ۳۲۵ + تذکره سخنوران یزد ، ص ۲۴۸ .
- ۷- مجله آینده ، سال ۷ ، شماره‌های ۱۰ - ۹ (مقاله نگارنده).
- ۸- فهرست نسخه‌های خطی ، جلد سوم ، ص ۲۲۸۱ .